سیلویا فدریچی

کالیبان و ساحره

زنان، بدن و انباشت بدوی

ترجمه‌ی مهدی صابری

نشر چشمه

ساحره‌کشی یکی از مهم‌ترین رخدادها در توسعه‌ی جامعه‌ی سرمایه‌داری و شکل‌گیری پرولتاریای مدرن بود. چرا که به کارگیری کارزار ترور علیه زنان، که به هیچ پیگرد دیگری شبیه نبود، مقاومت دهقانان اروپایی را در برابر یورشی که اشراف و دولت علیه آنان راه انداختند ضعیف کرد، آن هم در زمانی که اجتماع دهقانی پیش از آن بر اثر فشار مضاعف خصوصی‌سازی زمین، افزایش مالیات، و توسعه‌ی کنترل دولتی بر هر سویه از حیات اجتماعی‌اش در حال فروپاشی بود. ساحره‌کشی دودستگی میان زنان و مردان را عمیق کرد، به مردان آموخت که از قدرت زنان بترسند، و جهان آداب و رسوم، باورها، و موضوعات اجتماعی‌ای را نابود کرد که وجودشان با انضباط کاری سرمایه‌داری ناسازگار بود، و بدین‌گونه عناصر اصلی بازتولید اجتماعی را بازتعریف کرد.

www.cheshmeh.ir
فلسفه-۵۳
۴۴۰۰۰ تومان
ISBN-13: 978-600-229-942-0
9 786002 299420

کالیبان وساحره

۸۳۶۵۱

سرشناسه: فدریچی، سیلویا، ـ ۱۹۴۲ م
Federici, Silvia
عنوان و نام پدیدآور: کالیبان و ساحره: زنان، بدن و انباشت بدوی / سیلویا فدریچی؛ ترجمه‌ی مهدی صابری
مشخصات نشر: تهران، نشر چشمه، ۱۳۹۷
مشخصات ظاهری: ۴۳۹ ص
شابک: ۰ ـ ۹۴۲ ـ ۲۲۹ ـ ۶۰۰ ـ ۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: عنوان اصلی: Caliban and the witch [woman, the body and primitive accumulation], 2014
موضوع: زنان -- اروپا -- وضع اجتماعی
موضوع: Woman - - Europ - - Social conditions
موضوع: زنان -- اروپا -- وضع اقتصادی
موضوع: Woman - - Europ - - Economic conditions
موضوع: سرمایه‌داری -- اروپا -- تاریخ
موضوع: Capitalism - - Europ - - History
شناسه‌ی افزوده: صابری، مهدی، ـ ۱۳۶۲، مترجم
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۶ ۲ک۳۶ف / HQ۱۵۸۷
رده‌بندی دیویی: ۴۸۹۶۰۹۴ / ۳۰۵
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۵۰۴۱۹۸۱

سیلویا فدریچی

کالیبان و ساحره

زنان، بدن و انباشت بدوی

ترجمه‌ی مهدی صابری





رده‌بندی نشر چشمه: علوم انسانی

کالیبان و ساحره
سیلویا فدریچی
ترجمه‌ی مهدی صابری
ویراستار: حسن مرتضوی

مدیر هنری: مجید عباسی
لیتوگرافی: باختر
چاپ: دالاهو
تیراژ: ۵۰۰ نسخه
چاپ اول: بهار ۱۳۹۷، تهران
ناظر فنی چاپ: یوسف امیرکیان
حق چاپ و انتشار محفوظ و مخصوص نشر چشمه است.
هرگونه اقتباس و استفاده از این اثر، مشروط به دریافت اجازه‌ی کتبی ناشر است.

شابک: ۰-۹۴۲-۲۲۹-۶۰۰-۹۷۸

دفتر مرکزی و فروش نشر چشمه:
تهران، کارگر شمالی، تقاطع بزرگراه شهید گمنام، کوچه‌ی چهارم، پلاک ۲.
تلفن: ۸۸۳۳۳۶۰۰

کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی کریم‌خان:
تهران، خیابان کریم‌خان زند، نبش میرزای شیرازی، شماره‌ی ۱۰۷.
تلفن: ۸۸۹۰۷۷۶۶

کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی کورش:
تهران، بزرگراه ستاری شمال، نبش خیابان پیامبر مرکزی، مجتمع تجاری کورش، طبقه‌ی پنجم، واحد ۴.
تلفن: ۴۴۹۷۱۹۸۸

کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی آرن:
تهران، شهرک قدس (غرب)، بلوار فرحزادی، نرسیده به بزرگراه نیایش، خیابان حافظی، نبش خیابان فخارمقدم، مجتمع تجاری آرن، طبقه‌ی ۲.
تلفن: ۷۵۹۳۵۴۵۵

کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی بابل:
بابل، خیابان شریعتی، روبه‌روی شیرینی‌سرای بابل.
تلفن: ۳۲۴۷۶۵۷۱ (۰۱۱)

کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی پریس:
تهران، پاسداران، نبش گلستان یکم، مجتمع پریس، طبقه‌ی ۲.
تلفن: ۹۱۰۰۱۲۵۸

برای ت. ح.
مترجم فارسی

فهرست

مقدمه‌ی مترجم ۹
قدردانی ۱۳
پیش‌گفتار ۱۷
درآمد ۲۳
فصل اول: سراسر جهان باید بلرزد ۳۹
فصل دوم: انباشت کار و تنزل جایگاه زنان: برساختن «تفاوت» در «گذار به سرمایه‌داری» ۱۰۵
فصل سوم: کالیبان بزرگ: مبارزه علیه بدن شورشی ۲۱۹
فصل چهارم: ساحره‌کشی بزرگ در اروپا ۲۶۷
فصل پنجم: استعمار و مسیحی‌سازی ۳۵۱
کتاب‌شناسی ۳۸۷
نمایه ۴۲۷

مقدمه‌ی مترجم

سیلویا فدریچی، پژوهشگرِ برجسته‌ی فمینیست ـ مارکسیست ایتالیایی، و از فعالان پُرسابقه‌ی جنبش زنان از دهه‌ی ۱۹۶۰ به این‌سو است. در ۱۹۶۷ برای تحصیل فلسفه به امریکا رفت و سپس از بنیان‌گذاران تعاونی بین‌المللی فمینیستی[1] (۱۹۷۲)، کمیته‌ی آزادی آکادمیک در افریقا[2] (۱۹۹۰) و انجمن فلسفه‌ی رادیکال[3] (۱۹۹۵)، و از سازمان‌دهندگان اصلی کارزار بین‌المللی مزد برای کار خانگی[4] در دهه‌ی ۱۹۷۰ شد. جنبش مزد برای کار خانگی در سال ۱۹۷۲ با همکاری سیلویا فدریچی، سلما جیمز[5]، ماریارزا دلاکوستا و بریجیت گاتلیه در ایتالیا شکل گرفت و هدف آن جلب توجه به کار خانگی و نگه‌داری از کودکان به عنوان برخی از مهم‌ترین اشکال کار نپرداخته‌ای بود که به زعم آن‌ها پایه‌ی کار صنعتی و توسعه‌ی سرمایه‌داری است. جنبش در سال‌های بعد گسترده‌تر شد و از جمله با تشکیل جنبش بین‌المللی زنان سیاه‌پوست برای کار خانگی، به مسائل دیگری چون تبعیض نژادی و وضعیت زنان در جهان سوم نیز پرداخت. فدریچی که از همان آغاز کار پژوهشی و اجتماعی خود به جست‌وجوی ریشه‌های استثمار و تبعیض علیه زنان در نظام سرمایه‌داری پرداخته، در دهه‌ی هشتاد و پس از چند سال تدریس در نیجریه، متوجه تأثیرات فاجعه‌بار سیاست‌های تعدیل ساختاری و «اصلاحات» تحمیلی

1. International Feminist Collective
2. Committee for Academic Freedom in Africa (CAFA)
3. Radical Philosophy Association (RPA)
4. International Wages for Housework Campaign
5. Selma James

بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول بر مناسبات اجتماعی جوامع «توسعه‌نیافته» و به‌ویژه زنان شد. او سپس به ایالات متحده بازگشت و اکنون استاد علوم اجتماعی در دانشگاه هوفسترا در نیویورک است. مزد علیه کار خانگی[1] (۱۹۷۵)، تمدن پایدار غربی: برساختن مفهوم تمدن غربی و «دیگری‌های» آن[2] (ویراستار) (۱۹۹۵)، یک هزار گل: تعدیل ساختاری و مبارزه برای تحصیل در افریقا[3] (ویراستار) (۲۰۰۰)، کالیبان و ساحره (۲۰۰۴) و انقلاب در نقطه‌ی صفر: کار خانگی، بازتولید و مبارزه‌ی فمینیستی[4] (۲۰۱۲) از جمله آثار اوست. کالیبان و ساحره، مهم‌ترین و بی‌شک بحث‌برانگیزترین کتاب فدریچی، حاصل این تجربه‌ی طولانی از سال‌ها مبارزه‌ی اجتماعی و فعالیت پژوهشی است.

کالیبان و ساحره در چارچوب پژوهش‌ها پیرامون «گذار به سرمایه‌داری» می‌گنجد، پژوهش‌هایی که می‌کوشد با بررسی زمینه‌ها و فرآیندهای شکل‌گیری نظام سرمایه‌داری، نشان دهد این مناسبات اجتماعی که ایدئولوژی حاکم آن را «طبیعی» و «ازلی و ابدی» جا می‌زند، تا چه حد تاریخی و برساخته‌ی روندهای مشخص مادی است. بااین‌حال، فدریچی در کالیبان و ساحره دست‌کم از دو جهت منتقد مباحث مربوط به «گذار به سرمایه‌داری» است. نخست، او باور دارد تحولات منتهی به تحکیم مناسبات سرمایه‌داری، خون‌بارتر از آن است که بتوان به‌سادگی لفظ «گذار» را به آن اطلاق کرد؛ و دوم، تمرکز این مباحث که عمدتاً پیرامون شکل‌گیری کارگر «آزاد» مزدبگیر سیر می‌کند، سپهر بازتولید اجتماعی و ادغام کار غیرمزدی زنان در این حوزه را در استثمار کارِ مزدی نادیده می‌گیرد. او استدلال می‌کند اگر نیروی کار اصلی‌ترین عامل در تولید ثروت سرمایه‌داری است، نادیده گرفتن بازتولید نیروی کار بخش مهمی از سازوکارهای استثمار را پنهان می‌کند.

فدریچی همچنین به سراغ آغازگاه‌های تکوین نظام سرمایه‌داری می‌رود تا ریشه‌های زن‌ستیزی موجود در آن را روشن کند. به باور او، تبعیض علیه زنان را در جامعه‌ی سرمایه‌داری نمی‌توان تنها به «انگاره‌های فرهنگی» کهن نسبت داد، این

1. *Wages Against Housework*
2. *Enduring Western Civilization: The Construction of the Concept of Western Civilization and Its "Others"*
3. *A Thousand Flowers: Structural Adjustment and the Struggle for Education in Africa*
4. *Revolution at Point Zero: Housework, Reproduction, and Feminist Struggle*

مناسبات تبعیض‌آمیز ریشه در تقسیم جنسیتی کار و فرآیندهایی دارد که استثمار زنان را «طبیعی» جلوه می‌دهد و مادری و کار خانگی را به وضعیت کار اجباری فروکاسته است.

اما این فرآیندها چگونه رخ داد؟ روایت پویای فدریچی که گستره‌ای از پیکارهای ضدفئودالی سده‌های میانه تا استعمار و تجارت برده و ساحره‌کشی را در بر می‌گیرد، می‌کوشد ثابت کند سرمایه‌داری برای تحکیم سلطه‌اش نیازمند تبدیل بدنِ نافرمان به ماشین تولید کالا، و از سوی دیگر ماشین بازتولید نیروی کار بود. به این معنا، ساحره‌کشی نه واپسین نفس‌های نظم رو به زوال فئودالی، و نه زاده‌ی اوهام جامعه‌ای آلوده به خرافات، که نیاز مبرم نظامِ رو به رشد سرمایه‌داری بود برای درهم شکستن همبستگی طبقاتی و مناسبات جماعتی‌ای که در خلال پیکارهای ضدفئودالی شکل گرفته بود، پیکارهایی که حضور قدرتمند زنان در آن غیرقابل‌انکار بود، و مطالباتی در سر داشت که می‌توانست، در صورت تحقق، به خلق دنیایی دیگر بینجامد. او استدلال می‌کند که ساحره‌کشی، قتل‌عامی که در سه سده، صدها هزار زن را به ورطه‌ی هولناک محاکمه، شکنجه، تجاوز، حبس و سوزاندن در آتش افکند، در واقع اصلی‌ترین تمهید طبقه‌ی حاکم برای تحکیم زنان در نقش‌های جنسیتی جدید و تثبیت آنان در امر بازتولید نیروی کار بود. از همین‌رو، به باور فدریچی، باید این پدیده را در کنار حصارکشی‌ها و خصوصی‌سازیِ زمین در اروپا، آدم‌ربایی و برده‌سازی در افریقا، و کشتار مردم بومی در مستعمرات، از پیش‌شرط‌های «انباشت بدوی» دانست.

کالیبان و ساحره نشان می‌دهد که اگر از منظر بازتولید نیروی کار به سرمایه‌داری بنگریم، آن را نه تحولی مترقی در مناسبات اجتماعی، که ضدانقلابی برای نابودی پتانسیل‌های انقلابی موجود در جامعه‌ی آن دوران می‌یابیم. از سوی دیگر، بنابه استدلال فدریچی، انباشت بدوی تنها پدیده‌ای مربوط به خاستگاه‌های سرمایه‌داری در سده‌های شانزدهم و هفدهم نیست، بلکه نظم حاکم در پاسخ به هر بحران خود دور جدیدی از انباشت بدوی در هر گوشه‌وکنار جهان برپا می‌کند، فرآیندی که

ویژگی ذاتی آن افزایش نابرابری، بینواسازیِ گسترده و تشدید استثمار و تبعیض علیه زنان است. فدریچی در کالیبان و ساحره می‌کوشد «خاطره‌ی تاریخ بلند مقاومت» در برابر این مناسبات فاجعه‌بار را زنده کند و ریشه‌های نابرابری‌های جنسیتی و اجتماعی را در دل نظام سرمایه‌داری برملا سازد. اهمیت کتاب حاضر، به گمان من، از همین‌روست.

ترجمه‌ی کتاب حاضر بدون حمایت و تشویق حسن مرتضوی به سرانجام نمی‌رسید، ویرایش دقیق او نیز بسیاری از کاستی‌ها را برطرف کرد؛ آزاده صابری ویرایش ادبی متن را بر عهده گرفت و پیشنهادهای مفیدی برای بهبود متن فارسی داد؛ مهدی امیری و امیرحسین رزاق بسیاری از ابهام‌هایم را درباره‌ی متن اصلی برطرف کردند و به فهم بهتر من از مفاهیم کتاب یاری رساندند؛ از لطف و همراهی تمامی این دوستان صمیمانه سپاس‌گزارم. مسئولیت همه‌ی کاستی‌های احتمالی با من است.

عبارات داخل کروشه [ ] افزوده‌ی مؤلف، و عبارات داخل قلاب { } و تمام پاورقی‌ها از مترجم است.

آذرماه ۱۳۹۶

قدردانی

تقدیم به ساحره‌های بسیاری که در جنبش زنان ملاقات کرده‌ام، و نیز دیگر ساحره‌هایی که داستان‌شان بیش از بیست و پنج سال همراه من بوده است؛ با این‌همه چنان اشتیاقی بی‌پایان در من به‌جای گذاشته‌اند تا بگویم، تا همه بدانند، تا اطمینان یابم که هرگز فراموش نخواهند شد.

تقدیم به برادرمان جاناتان کوهن که عشق، شهامت و مقاومت سازش‌ناپذیرش در برابر بی‌عدالتی کمکم کرد ایمانم را به امکان تغییر جهان و توانایی مردان در پیکار برای رهایی زنان از دست ندهم.

تقدیم به همه‌ی آنانی که در خلق این مجلد یاری‌ام کردند. تشکر می‌کنم از جرج کافنتزیس که تمام سویه‌های این کتاب را با او مطرح کردم؛ میچل کوهن[1] برای نکات بی‌نظیرش، ویرایش بخشی از دست‌نوشته‌ها و حمایت مشتاقانه‌اش از این پروژه؛ اوسینا الیدو و ماریا ساری برای معرفی آثار ماریس کنده[2]؛ فروچیو گامبینو که از وجود برده‌داری در ایتالیای سده‌های شانزدهم و هفدهم آگاهم کرد؛ دیوید گلدستاین برای مطالبی که درباره‌ی «داروشناسی» ساحره‌ها در اختیارم گذاشت؛ کنراد هرولد برای کمک به پژوهشم پیرامون ساحره‌کشی در پرو؛ ماسیمود آنجلیس[3] که نوشته‌هایش درباره‌ی انباشت بدوی و بحثی مهم درباره‌ی این مبحث را که در {نشریه‌ی اینترنتی} کامنز[4] مطرح کرده بود، در اختیارم گذاشت؛ ویلی موتونگا

1. Mitchel Cohen 2. Maryse Condé 3. Massimo de Angelis 4. *The Commoner*

برای مطالبی که درباره‌ی سویه‌های حقوقی ساحره‌کشی در شرق افریقا ارائه کرد. از میشلا برنان و وینا ویسوانتا برای مطالعه‌ی دست‌نوشته و توصیه و حمایت‌های‌شان سپاس‌گزارم. همچنین تشکر می‌کنم از ماریارزا دلا کوستا[1]، نیکولاس فاراکلاس، لئوپولدینا فورتوناتی[2]، ایورت گرین، پیتر لاینبو[3]، بن مادوناگو، ماریا میس[4]، اریل ساله[5]، و حکیم بِی. آثار آنان نقطه‌ی مرجع برای دیدگاهی بود که کالیبان و ساحره را شکل داد، اگرچه شاید با تمام آن‌چه در این‌جا نوشته‌ام موافق نباشند.

تشکر ویژه از جیم فلمینگ، سوان هارکی، بن مه‌یرز و اریکا بیدل که ساعت‌های بسیاری از وقت‌شان را صرف این کتاب کردند و با شکیبایی و یاری‌شان به سرانجام رسیدن این کتاب را ممکن کرد، با وجود تعلل‌های بی‌پایان من.

نیویورک
آوریل ۲۰۰۴

1. Mariarosa Dalla Costa
2. Leopolda Fortunati
3. Peter Linebaugh
4. Maria Mies
5. Ariel Salleh



باسمه‌ی چوبی از ساحره‌ها در حال وردخوانی برای بارش باران. در اولریش مولیتور[1]، در باب ساحره‌ها و زنان فال‌گیر[2] (۱۴۸۹).

1. Ulrich Molitor

2. *De Lamiies et Pythonicis Mulieribus*



پیش‌گفتار

کالیبان و ساحره دربرگیرنده‌ی مضامین اصلی پروژه‌ای تحقیقی است درباره‌ی زنان در «گذار» از فئودالیسم به سرمایه‌داری، پروژه‌ای که در میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰، با همکاری لئوپولدینا فورتوناتی، فمینیست ایتالیایی، آغاز کردم. نخستین نتایج آن پروژه در کتابی مطرح شد که ما در ۱۹۸۴ در ایتالیا منتشر کردیم: کالیبان بزرگ. تاریخ بدن شورشی در نخستین مرحله‌ی سرمایه‌داری[1]. (میلان: فرانکو آنجلی)

علاقه‌ی من به این پژوهش اساساً در پی مباحث مرتبط با رشد جنبش فمینیستی در ایالات متحده شکل گرفت و دغدغه‌ی سرچشمه‌های «ستم» بر زنان و استراتژی‌های سیاسی را داشت که جنبش باید در پیکار برای رهایی زنان اتخاذ می‌کرد. در آن زمان، دیدگاه‌های نظری و سیاسی عمده‌ای که واقعیت تبعیض جنسیتی بر مبنای آن‌ها واکاوی می‌شد، دیدگاه‌هایی بودند که از سوی دو شاخه‌ی اصلی جنبش زنان، فمینیست‌های رادیکال و فمینیست‌های سوسیالیست، مطرح شده بودند. بااین‌حال، به نظر من، هیچ‌کدام آن‌ها موفق به ارائه‌ی توضیحی قانع‌کننده درباره‌ی سرچشمه‌های استثمار اجتماعی و اقتصادی زنان نشدند. من مخالف فمینیست‌های رادیکال بودم، چرا که آن‌ها تبعیض جنسیتی و سلطه‌ی مردسالاری را بر پایه‌ی ساختارهای فرهنگی فراتاریخی توضیح می‌دادند که لابد مستقل از روابط تولید و طبقه عمل می‌کرد. در مقابل، فمینیست‌های سوسیالیست اذعان

1. *Il Grande Calibano. Storial del corpo social ribelle nella prima fase del capitale*

می‌کردند که تاریخ زنان از تاریخ نظام‌های خاص استثمار تفکیک‌ناپذیر است و در واکاوی‌های‌شان، به زنان به مثابه‌ی کارگران جامعه‌ی سرمایه‌داری اولویت می‌دادند. اما محدودیت موضع آن‌ها، بنابه فهم من در آن زمان، این بود که نتوانستند سپهر بازتولید را به عنوان سرچشمه‌ی تولید ارزش و استثمار تصدیق کنند، و در نتیجه ریشه‌های تفاوت قدرت بین زنان و مردان را ناشی از کنار گذاشتن زنان از توسعه‌ی سرمایه‌داری می‌دانستند ــ موضعی که بار دیگر مجبورمان می‌کرد برای توضیح بقای جنسیت‌نگری درون جهان مناسبات سرمایه‌داری به طرح‌واره‌های فرهنگی تکیه کنیم.

در چنین شرایطی بود که ایده‌ی جست‌وجوی تاریخ زنان در گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری شکل گرفت. تز الهام‌بخش پژوهش حاضر، نخستین‌بار از سوی ماریارزا دلاکوستا و سلما جیمز، و نیز دیگر فعالان جنبش مزد برای کار خانگی[1] تشریح شد، در قالب مجموعه‌ای از اسناد که در دهه‌ی ۱۹۷۰ بسیار مناقشه‌برانگیز بود، اما نهایتاً گفتمان درباره‌ی زنان، بازتولید و سرمایه‌داری را تغییر داد. تأثیرگذارترین آن‌ها زنان و براندازی جامعه[2] اثر ماریارزا دلاکوستا (۱۹۷۱)، و جنسیت، نژاد و طبقه[3] از سلما جیمز (۱۹۷۵) بود.

در مقابلِ راست‌کیشی مارکسیستی، که «ستم» بر زنان توسط مردان را به مثابه‌ی ته‌مانده‌ی مناسبات فئودالی توضیح می‌داد، دلاکوستا و جیمز استدلال می‌کردند که استثمار زنان نقشی محوری در فرآیند انباشت سرمایه‌داری ایفا می‌کند، چرا که زنان تولیدکننده و بازتولیدکننده‌ی حیاتی‌ترین کالای سرمایه‌داری، نیروی کار، هستند. آن‌طور که دلاکوستا مطرح می‌کند، کار نپرداخته‌ی زنان در خانه، ستونی بوده است که استثمار کارگران مزدی، «بردگی مزدی»، بر آن بنا شده و راز بهره‌وری آن است. (۱۹۷۲: ۳۱) در نتیجه، تفاوت قدرت زنان و مردان در جامعه‌ی سرمایه‌داری نه می‌تواند به بی‌ربطی کار خانگی برای انباشت سرمایه‌داری نسبت داده شود ــ بی‌ربطی‌ای که دروغ بودنش با قواعد سخت‌گیرانه‌ی حاکم بر زندگی زنان آشکار

۱. ← مقدمه‌ی مترجم در ابتدای کتاب.

2. *Women and the Subversion of the Community*

3. *Sex, Race and Class*

می‌شود ــ و نه به بقـای طرح‌واره‌های فرهنگی ابـدی. بلکه باید همچون پیـامد نظام اجتماعی تولیدی تفسیر شود که تولید و بازتولید کارگر را فعالیتی اجتماعی ـ اقتصادی، و منبعی از انباشـت سـرمایه نمی‌دانـد، اما در عوض آن را بـه عنوان منبعی طبیعی یا خدمتی شـخصی رازآلود می‌کند، در عین این‌که از شرایط بدون مزد کار نهفته در آن نیز سود به دست می‌آورد.

دلا کوستا و جیمز با جست‌وجوی ریشه‌ی استثمار زنان در جامعه‌ی سرمایه‌داری در تقسـیم جنسـیتی کار و کار نپرداخته‌ی زنان، امکان فراتر رفتن از دوگانگی میان مردسـالاری و طبقـه را نشـان دادنـد و محتوای تاریخی مشـخصی به مردسـالاری بخشـیدند. آن‌ها راه‌گشای بازتفسیر تاریخ سـرمایه‌داری و پیکار طبقاتی از منظری فمینیستی نیز شدند.

در چنیـن حال‌وهوایـی بـود کـه لئوپولدینـا فورتوناتـی و مـن شـروع کردیم به مطالعه‌ی آن‌چه تنها با حُسـن‌تعبیر می‌توان «گذار به سرمایه‌داری» توصیف کرد، و به جسـت‌وجوی تاریخی برآمدیم که در مدرسـه نیاموخته بودیم، اما مشخص شد که نقشی تعیین‌کننده در آموزش ما دارد. این تاریخ نه‌تنها درکی نظری از تکوین کار خانگی در اجزاء ساختاری اصلی‌اش یعنی جدایی تولید از بازتولید، کارکرد به‌ویژه سـرمایه‌دارانه از مـزد برای سـلطه بر کار نپرداختـه و تنزل جایـگاه اجتماعی زنان با ظهور سرمایه‌داری ارائه کرد، بلکه نوعی تبارشناسی درباره‌ی مفاهیم مدرن زنانگی و مردانگی نیز ارائه می‌کند که پیش‌فرض پسـت‌مدرنِ گرایشِ تقریباً هستی‌شناسانه در «فرهنـگ غربـی» را بـرای درک جنسـیت از طریق تقابل‌هـای دوتایی به چالش می‌کشـد. مـا دریافتیـم سلسـله‌مراتب‌های جنسـیتی همـواره در خدمـت پروژه‌ی اسـتیلایی است که تنها می‌تواند با اختلاف‌افکنی، بر پایه‌هایی مرتباً تجدیدشونده، میان افرادی که قصد سلطه بر آنان را دارد تداوم یابد.

حاصـل ایـن پژوهش، کتـاب کالیبان بـزرگ. تاریخ بدن شورشـی در نخسـتین مرحله‌ی سـرمایه‌داری (۱۹۸۴)، تلاشـی بود برای بازاندیشـی در واکاوی مارکسـی انباشت بدوی از دیدگاهی فمینیستی. اما در این فرآیند، مشخص شد مقولات رایج

مارکسی نابسنده‌اند. از جمله اتفاقات، یکسان‌سازی مارکسی سرمایه‌داری با ظهور کار مزدی و کارگر «آزاد» بود که در پنهان کردن و طبیعی جلوه دادن سپهر بازتولید سهیم بود. کالیبان بزرگ نقد تئوری بدن میشل فوکو نیز بود؛ بنابه استدلال ما، واکاوی فوکو از تکنیک‌های قدرت و انضباط که بدن تابع آن شده است، فرآیند بازتولید را نادیده گرفته، تاریخ زنان و مردان را درون یک کل بی‌تمایز ریخته، و آن‌قدر به «منضبط کردن» زنان بی‌علاقه بوده که هرگز به یکی از هولناک‌ترین حمله‌ها به بدن که در عصر مدرن مرتکب شده‌اند یعنی ساحره‌کشی، هیچ اشاره‌ای نکرده است.

تز اصلی کالیبان بزرگ این بود که برای درک تاریخ زنان در گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری، باید تغییراتی را واکاوی کنیم که سرمایه در روند بازتولید اجتماعی و خصوصاً، بازتولید نیروی کار اعمال کرد. در نتیجه، کتاب به تحقیق درباره‌ی کار خانگی، زندگی خانوادگی، پرورش کودکان، جنسیت، روابط زن و مرد و رابطه‌ی تولید و بازتولید در سده‌های شانزدهم و هفدهم اروپا پرداخت. این واکاوی در کالیبان و ساحره هم آمده است. بااین‌حال، چارچوب کتاب حاضر متفاوت با کالیبان بزرگ است، چرا که به زمینه‌ی اجتماعی متفاوتی پاسخ می‌دهد و نیز به دلیل رشد دانش ما از تاریخ زنان.

کمی پس از انتشار کالیبان بزرگ، ایالات متحده را برای تدریس به نیجریه ترک کردم و نزدیک به سه سال در آن کشور زندگی می‌کردم. پیش از ترک ایالات متحده، نوشته‌هایم را به انباری منتقل کردم، و انتظار نداشتم تا مدتی به آن‌ها نیاز پیدا کنم. اما شرایط اقامتم در نیجریه اجازه نداد این کار را فراموش کنم. سال‌های ۱۹۸۴ تا ۱۹۸۶ نقطه‌ی عطفی برای نیجریه، و نیز بیشتر کشورهای افریقایی بود. در این سال‌ها دولت نیجریه به علت بحران بدهی، درگیر مذاکره با صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی شد که نهایتاً به انتخاب برنامه‌ی تعدیل ساختاری، دستورالعمل جهان‌شمول بانک جهانی برای بازسازی اقتصادی در سراسر دنیا، انجامید.

هدف اعلام‌شده‌ی این برنامه، رقابت‌پذیر کردن نیجریه در بازار بین‌المللی بود. اما به‌زودی مشخص شد که چنین برنامه‌ای به معنی وارد شدن به چرخه‌ی جدیدی

از انباشت بدوی است، و نیز بهینه‌سازی بازتولید اجتماعی با هدف نابودی آخرین نشانه‌های مالکیت جمعی و روابط جماعتی، و به این ترتیب تحمیل اشکال شدیدتر استثمار کارگران. در نتیجه از نزدیک شاهد روندهایی بودم کاملاً مشابه آن‌چه هنگام آماده‌سازی کالیبان بزرگ مطالعه کرده بودم، از جمله حمله به زمین‌های اشتراکی، و مداخله‌ی تعیین‌کننده‌ی دولت (به تحریک بانک جهانی) در بازتولید نیروی کار، یعنی تنظیم نرخ زادوولد و در این مورد کاهش جمعیت، که از منظر دورنمای الحاق نیجریه به اقتصاد جهانی، شدیداً شاق و بی‌انضباط انگاشته می‌شد. همراه با این سیاست‌ها، که به‌درستی «جنگ علیه بی‌انضباطی» خوانده شد، شاهد کارزاری زن‌ستیزانه در محکوم کردن بطالت و مطالبات افراطی زنان بودم، و نیز رشد مباحثات پُرشوری، از بسیاری جهات شبیه «مسئله‌ی زنان»[1] در سده‌ی هفدهم، درباره‌ی تمامی جنبه‌های بازتولید نیروی کار: خانواده (تک‌همسری در مقابل چندهمسری، خانواده‌ی هسته‌ای در مقابل خانواده‌ی گسترده)، پرورش کودکان، کار زنان، هویت زنان و روابط زن و مرد.

در چنین شرایطی، پژوهش من درباره‌ی دوره‌ی گذار معنی تازه‌ای به خود گرفت. در نیجریه دریافتم که پیکار با تعدیل ساختاری، جزئی از مبارزه‌ای دیرینه علیه خصوصی‌سازی و «حصارکشیِ» نه‌فقط زمین‌های اشتراکی، بلکه علیه مناسبات اجتماعی‌ای است که تا خاستگاه سرمایه‌داری در سده‌ی شانزدهم گسترش می‌یابد. همچنین دریافتم که پیروزی انضباط کاری سرمایه‌داری در این سیاره تا چه حد محدود است، و چه تعداد از مردم به‌گونه‌ای به‌شدت متعارض با ملزومات تولید سرمایه‌داری زندگی می‌کنند. به نظر شرکت‌های توسعه و عمران، مؤسسات چندملیتی و سرمایه‌گذاران خارجی، این معضلِ مناطقی است مانند نیجریه. اما به نظر من این‌ها منبعی از قدرتی عظیم، و آن‌طور که در سراسر جهان

۱. querelles des femmes؛ مباحثات گسترده‌ای که از سده‌ی پانزدهم در اروپا به راه افتاد؛ رساله‌ای از هاینریش آگریپا (Heinrich Agrippa)، متأله آلمانی، در سال ۱۵۰۹ به بحث دامن زد. او در این رساله با بررسی متون مقدس و آثار یونانی و رومی اعلام کرد زنان به مردان برتری دارند و ستم بر زنان نه بنابر قانون طبیعت که به این دلیل است که مردان می‌خواهند قدرت اجتماعی خود را حفظ کنند. رساله‌ی آگریپا به جدال‌های قلمی گسترده‌ای بر سر مسائل مختلف از جمله رابطه‌ی زن و مرد، جایگاه زنان در خانواده و طبیعت، آزادی زنان، حق زنان به حکومت و ورود به دانشگاه و... انجامید.

اثبات شـد، نیروهای سـهمگینی بودند که هنوز با شیوه‌ای از زندگی مقابله می‌کنند که تنها در چارچوب سـرمایه‌داری درک می‌شـود. توان و انگیزه‌ام، مدیون آشنایی با سازمان زنان در نیجریه[1] نیز بود، نخستین سازمان فمینیستی این کشور، که توانایی فهـم بهتـر مبارزاتـی را به من داد که زنـان نیجریه برای دفاع از منابع‌شـان و اجتناب از مـدل جدید مردسـالاری تحمیل‌شـده بر آنان که بانک جهانـی نیز از آن حمایت می‌کرد، سازمان داده بودند.

در اواخر ۱۹۸۶، بحران بدهی به مؤسسات دانشگاهی هم سرایت کرد و از آن‌جا که دیگر توان حمایت مالی از من وجود نداشت، نیجریه را ترک کردم، اما تنها از لحاظ فیزیکی و نه ذهنی. اما تفکر درباره‌ی حمله‌ای که به مردم نیجریه شروع شده بود هرگز رهایم نکرد. در نتیجه، وسوسـه‌ی مطالعه‌ی دوباره‌ی «گذار به سرمایه‌داری» از زمان بازگشت همیشه همراه من بود. من وقایع نیجریه را از دریچه‌ی سده‌ی شانزدهم اروپا تفسـیر می‌کردم. در ایالات متحده، پرولتاریای نیجریه برای من یادآور مبارزه بر سـر مشاعات و انضباط‌بخشی سرمایه‌دارانه به زنان، در اروپا و خارج از آن بود. به‌محض بازگشت، به تدریس در یک برنامه‌ی میان‌رشته‌ای برای دانشجویان دوره‌ی کارشناسی مشـغول شـدم، جایی که با گونه‌ی متفاوتی از حصارکشی روبه‌رو شدم: حصارکشی دانـش، بـه عبارت دیگـر، فقـدان روزافزون درک تاریخی از گذشـته‌ی مشـترک میان نسـل‌های جدید. به همین دلیل اسـت که در کالیبان و ساحره پیکارهای ضدفئودالی سده‌های میانه و مبارزاتی که از طریق آن پرولتاریای اروپایی در برابر ظهور سرمایه‌داری مقاومت می‌کرد، بازسازی می‌کنم. هدف من تنها ارائه‌ی شواهدی که واکاوی من به آن تکیه دارد، به مخاطب غیرمتخصص نیست، بلکه قصد دارم خاطره‌ی تاریخ بلند مقاومت را که امروزه در معرض خطر فراموشی است، در میان نسل‌های جوان‌تر زنده کنم. حفظ این خاطره‌ی تاریخی، اگر به دنبال بدیلی برای سرمایه‌داری هستیم، حیاتی است. چنین امکانی منوط به ظرفیت ماست در گوش سپردن به صدای کسانی که در راهی مشابه گام نهاده بودند.

1. Women in Nigeria (WIN)



درآمد

از زمان مارکس، پژوهش پیرامون تکوین سرمایه‌داری گامی ضروری برای فعالان و پژوهشگرانی بوده که باور داشتند نخستین وظیفه در دستور کار نوع بشر برپایی بدیلی برای جامعه‌ی سرمایه‌داری است. عجیب نیست که هر جنبش انقلابی جدیدی به «گذار به سرمایه‌داری» بازمی‌گشت تا دورنماهای مسائل جدید اجتماعی را به آن نسبت دهد و سطوح جدیدی از استثمار و مقاومت را برملا کند.(۱) کتاب حاضر درون این سنت پنداشته می‌شود، اما به‌ویژه دو نکته برانگیزنده‌ی این نوشته بوده‌اند.

نخست، اشتیاق برای بازاندیشی توسعه‌ی سرمایه‌داری از منظری فمینیستی، که درعین‌حال از محدودیت‌های «تاریخی از زنان» که از تاریخ بخش مردانه‌ی طبقه‌ی کارگر جدا شده باشد، اجتناب کند. عنوان کالیبان و ساحره، برگرفته از {نمایش‌نامه‌ی} توفانِ[1] شکسپیر، بازتاب این تلاش است. بااین‌حال در تفسیر من، کالیبان نه‌تنها شورش ضداستعماری را نمایندگی می‌کند که هنوز در آثار معاصر منطقه‌ی کارایب طنین‌انداز است، بلکه نمادی است از پرولتاریای جهانی و مهم‌تر از آن، نماد بدن پرولتری به مثابه‌ی محدوده و ابزار مقاومت در برابر منطق سرمایه‌داری. مهم‌تر از همه، شخصیت ساحره که در توفان به پس‌زمینه‌ای پرت منحصر است، در کتاب حاضر در مرکز صحنه است، همچون کالبدیافتگی جهان

1. *The Tempest*

سـوژه‌های زنانه که سرمایه‌داری می‌باید نابودشـان می‌کرد: بدعت‌گذار، درمانگر، همسری نافرمان، زنی که جرئت تنها زیستن داشت، ساحره[۱]ای که غذای ارباب را مسموم می‌کرد و برده‌ها را به شورش برمی‌انگیخت.

دومین انگیزه‌ی کتاب حاضر، بازگشت جهان‌گستر مجموعه‌ای از پدیده‌هاست، همراه با دور جدید گسترش جهانی مناسبات سرمایه‌داری، پدیده‌هایی که معمولاً با تکوین سرمایه‌داری همبسته بوده‌اند. از جمله دور جدیدی از «حصارکشی‌ها» که میلیون‌ها تولیدکننده‌ی کشـاورز را از زمین‌های‌شان سلب مالکیت کرده، و نیز بینوا کردن و مجرم‌انگاری کارگران از طریق سیاست حبس دسته‌جمعی که یادآور «حبس بزرگ» مورد اشـاره‌ی میشـل فوکو در پژوهش پیرامون تاریخ جنون است. همچنین شاهد رشد جهانی جنبش‌های آوارگان همراه با پیگرد کارگران مهاجر بوده‌ایم که باز هم یادآور «قوانین خون‌بار»ی اسـت که در اروپای سـده‌های شـانزدهم و هفدهم برای در دسترس قرار دادن «ولگردان» برای استثمار محلی برقرار شده بود. مهم‌ترین نکته برای کتاب حاضر، تشـدید خشـونت علیه زنان، و در برخی از کشورها (برای مثال افریقای جنوبی و برزیل) بازگشت ساحره‌کشی است.

چرا در آغاز هزاره‌ی سوم، پس از پانصد سال سلطه‌ی سرمایه، کارگران هنوز در مقیاس توده‌ای به عنوان بینوا، ساحره و قانون‌شکن تعریف می‌شوند؟ سلب مالکیت زمین و بینواسازی توده‌ای چه ارتباطی با یورش مداوم به زنان دارد؟ و با بررسی رشد سرمایه‌داری در گذشته و حال از منظر دورنمای فمینیستی، چه می‌آموزیم؟

مـن در ایـن کتـاب با توجـه به چنین پرسـش‌هایی بـه بازبینی بحث «گـذار» از فئودالیسـم به سرمایه‌داری از منظر فمینیسـتی، بدن، و انباشت بدوی پرداخته‌ام. هر کدام از این مفاهیم به چارچوبی مفهومی اشاره می‌کند که نقطه‌ی ارجاع کتاب حاضر اسـت: چارچوب فمینیسـتی، مارکسیسـتی و فوکویی. بنابراین، مقدمه‌ام را با برخی ملاحظات پیرامون رابطه‌ی واکاوی من با این دورنماهای متفاوت آغاز می‌کنم.

«انباشت بدوی» اصطلاحی است که مارکس در مجلد اول سرمایه برای توصیف

۱. واژه‌ای که فدریچی به کار می‌برد obeha است که در زبان بومی مردم گویان به ساحره‌ها اطلاق می‌شود.

فرآیندی تاریخی استفاده می‌کند که از خلال آن مناسبات سرمایه‌داری بنیان نهاده شد. این اصطلاحی است سودمند، چرا که زمینه‌ی مشترکی در اختیار می‌گذارد که به کمک آن می‌توانیم تغییراتی را مفهوم‌پردازی کنیم که ظهور سرمایه‌داری در مناسبات اقتصادی و اجتماعی ایجاد کرد. اما اهمیت آن، بیش از هر چیز، در این واقعیت نهفته است که مارکس به «انباشت بدوی» به عنوان فرآیندی بنیادین پرداخت و شرایط ساختاری وجود جامعه‌ی سرمایه‌داری را آشکار کرد. به این ترتیب، می‌توانیم گذشته را چنان تعبیر کنیم که گویی در زمان حال به بقای خود ادامه می‌دهد، ملاحظه‌ای که برای استفاده از این اصطلاح در کتاب حاضر اساسی است.

با وجود این، واکاوی من از دو جهت با تحلیل مارکس متفاوت است. مارکس انباشت بدوی را از منظر پرولتاریای مذکر مزدبگیر و رشد تولید کالایی بررسی می‌کند، درحالی‌که من آن را از منظر تغییراتی بررسی می‌کنم که در جایگاه اجتماعی زنان و تولید نیروی کار اعمال کرد.(۲) در نتیجه، توصیف من از انباشت بدوی شامل مجموعه‌ای از پدیده‌های تاریخی است که در آثار مارکس غایب است، هر چند برای انباشت سرمایه‌داری بی‌نهایت مهم بوده است. این پدیده‌ها عبارت‌اند از: ۱. رشد تقسیم جنسیتی جدید کار که کار زنان و کارکرد تولیدمثلی زنان را تابع بازتولید نیروی کار می‌کند؛ ۲. برپایی نظم جدید مردسالارانه بر پایه‌ی محروم کردن زنان از کار مزدی و فرمان‌برداری آن‌ها از مردان؛ ۳. ماشینی کردن بدن پرولتاریا و، در مورد زنان، تبدیل آن به ماشینی برای تولید کارگران جدید. مهم‌تر این‌که، من ساحره‌کشی‌های سده‌های شانزدهم و هفدهم را در مرکز واکاوی انباشت بدوی قرار می‌دهم، با این استدلال که پیگرد ساحره‌ها، در اروپا و در دنیای نو، برای رشد سرمایه‌داری به همان اهمیت استعمار و سلب مالکیت دهقانان اروپایی از زمین‌های‌شان بود.

واکاوی من در برآورد از میراث و کارکرد انباشت بدوی نیز از تحلیل مارکس دور می‌شود. اگرچه مارکس کاملًا از سرشت جنایت‌بار توسعه‌ی سرمایه‌داری آگاه بود ــ تاریخ آن به بیان مارکس، «در وقایع‌نگاری نوع بشر، با حروفی از آتش و خون نوشته

شـده اسـت.» ــ شکی نیسـت که به آن همچون مرحله‌ای ضروری در فرآیند رهایی انسـان می‌نگریست. او باور داشت رشد سـرمایه‌داری مالکیت خُرد را کنار می‌زند، و ظرفیـت تولیدی کار را افزایـش می‌دهد (به میزانی که با هیچ‌یک از دیگر نظام‌های اقتصـادی قابل‌قیاس نیسـت)، و در نتیجه شـرایط مادی رهایی نوع بشـر از کمبود و احتیاج را پدید می‌آورد. او همچنین می‌پنداشت خشونت حاکم بر نخستین مراحل توسعه‌ی سرمایه‌داری با بلوغ مناسبات سرمایه‌داری کاهش خواهد یافت، آن هنگام که استثمار و انضباط‌بخشی به کارگران اغلب از طریق سازوکار قوانین اقتصادی تحقق یابد. (مارکس، ۱۹۰۹، مجلد اول) اما مارکس از این لحاظ عمیقاً در اشتباه بود. این‌که بازگشـت خشـن‌ترین سـویه‌های انباشـت بدوی همراه تمامی مراحل جهانی‌سازی سرمایه‌داری بوده است، از جمله نمونه‌ی کنونی، اثبات می‌کند که اخراج بی‌وقفه‌ی کشـاورزان از زمین‌هـا، جنگ و غـارت در ابعاد جهانی، و تنزل جایگاه زنان شـرایط ضروری برای حیات نظام سرمایه‌داری در تمام دوران‌هاست.

بایـد اضافـه کنم اگر مارکس از منظر زنان به تاریخ سـرمایه‌داری می‌نگریسـت هرگـز به ذهنـش خطور نمی‌کـرد که سـرمایه‌داری زمینـه‌ی رهایی انسـان را فراهم می‌کنـد. چرا که این تاریخ نشـان می‌دهـد حتا هنگامی که مردان بـه حد معیّنی از آزادی صـوری دسـت یافته‌انـد، باز هـم با زنان همچـون موجوداتی درجـه‌دو رفتار می‌شـده و به روش‌هایی مشـابه برده‌داری استثمار شده‌اند. بنابراین، «زنان» در متن این مجلد، نه‌تنها بر تاریخی پنهان دلالت دارد که باید آشکار شود، بلکه حاکی از شـکلی ویژه از اسـتثمار، و از این‌رو چشم‌انداز یگانه‌ای اسـت که باید از خلال آن مناسبات سرمایه‌داری را بازبینی کرد.

اما این پروژه جدید نیسـت. از آغاز جنبش فمینیسـتی، زنان بارها سراغ «گذار به سرمایه‌داری» رفته‌اند، با وجود این‌که همیشه متوجه آن نبوده‌اند. تا مدت‌ها، چارچوب اصلی که تاریخ زنان را شکل می‌داد گاه‌شمارانه بود. رایج‌ترین عنوانی که تاریخ‌نگاران فمینیسـت برای توصیف دوره‌ی گذار به کار برده‌اند، «اروپای مدرن اولیه» است، که بسته به هر نویسنده، ممکن است به سده‌ی سیزدهم یا هفدهم اطلاق شود.

بااین‌حال، در دهه‌ی ۱۹۸۰ آثاری منتشر شد که رویکرد انتقادی‌تری داشتند. از جمله مقالات جون کِلی[1]، پیرامون رنسانس و «مسئله‌ی زنان»، مرگ طبیعت[2] (۱۹۸۰) اثر کرولین مرچنت[3]، رازهای تولیدمثل[4] (۱۹۸۱) اثر لئو پولدینا فورتوناتی (که اکنون به زبان انگلیسی هم در دسترس است، فورتوناتی، ۱۹۹۵)، زنان کارگر در آلمان عصر رنسانس[5] (۱۹۸۶) اثر مری وایزنر[6]، و مردسالاری و انباشت در مقیاسی جهانی[7] (۱۹۸۶) اثر ماریا میس. باید به این آثار تک‌نگاری‌های متعددی را افزود که در بیش از دو دهه‌ی اخیر حضور زنان را در اقتصادهای شهری و روستایی اروپای سده‌های میانه و اوایل دوران مدرن بازسازی کرده‌اند، و نیز آثار ادبی و مستند عظیمی که درباره‌ی ساحره‌کشی و زندگی زنان در امریکا و جزایر کارائیبِ پیش از استعمار خلق شده‌اند. از میان آن‌ها، باید به‌ویژه از ماه، خورشید، و ساحره‌ها[8] (۱۹۸۷) اثر ایرن سیلوربلات[9] یاد کنم، نخستین روایت از ساحره‌کشی در پرو استعماری؛ و شورشیان طبیعی. تاریخ اجتماعی باربادوس[10] (۱۹۹۵) از هیلاری بکلز[11]، که به همراه زنان برده در جامعه‌ی کارائیب: ۱۸۳۸ـ ۱۶۵۰[12] (۱۹۹۰) اثر باربارا بوش[13]، از مهم‌ترین متون پیرامون تاریخ زنانِ به بردگی گرفته‌شده در مزارع کارائیب است.

این آثار پژوهشی ثابت کردند که بازسازی تاریخ زنان یا نگاه به تاریخ از منظری فمینیستی، به معنی بازتعریف بنیادین مقولات تاریخی پذیرفته‌شده و آشکارسازی ساختارهای پنهان سلطه و استثمار است. بر این اساس، مقاله‌ی کِلی به نام «آیا زنان رنسانسی دارند؟» (۱۹۸۴)، دوره‌بندی تاریخی کلاسیک را که از رنسانس به عنوان نمونه‌ی اعلای دستاورد فرهنگی تجلیل می‌کند زیر سؤال می‌برد. مرگ طبیعت (۱۹۸۰) اثر کرولین مرچنت، باور به خصوصیت اجتماعیِ مترقی انقلاب علمی را به چالش می‌کشد، با این استدلال که ظهور خردباوری علمی موجب

1. Joan Kelly
2. *The Death of Nature*
3. Carolyn Merchant
4. *L'Arcano della Riproduzione*
5. *Working Women in Renaissance Germany*
6. Merry Wiesner
7. *Patriarchy and Accumulation on a World Scale*
8. *The Moon, the Sun, and the Witches*
9. Irene Silverblatt
10. *Natural Rebels. A Social History of Barbados*
11. Hilary Beckles
12. *Slave Women in Caribbean Society: 1650-1838*
13. Barbara Bush

چرخشی فرهنگی از پارادایمی ارگانیک به پارادایمی مکانیکی شد که به استثمار زنان و طبیعت مشروعیت بخشید.

مردسالاری و انباشت در مقیاسی جهانی (۱۹۸۶) اثر ماریا میس که امروزه به عنوان اثری کلاسیک شناخته می‌شود، بسیار مهم است. ماریا میس انباشت سرمایه‌داری را از منظری غیراروپامدارانه بازبینی می‌کند، سرنوشت زنان را در اروپا به سرنوشت سوژه‌های استعماری اروپا پیوند می‌زند و درکی جدید از جایگاه زنان در سرمایه‌داری و فرآیند جهانی‌سازی فراهم می‌کند.

کالیبان و ساحره برمبنای چنین آثاری خلق شده، و نیز بررسی‌هایی که در کالیبان بزرگ (اثری که در مقدمه توضیح دادم) گنجانده شده است. بااین‌حال، گستره‌ی تاریخی کتابِ پیش رو گسترده‌تر است، چرا که توسعه‌ی سرمایه‌داری را از یک‌سو به پیکارهای اجتماعی و بحران تولیدمثل در اواخر دوره‌ی فئودالیسم، و از سوی دیگر به آن‌چه مارکس «شکل‌گیری پرولتاریا» نامیده پیوند می‌زند. در این فرآیند، کتاب به شماری مسائل تاریخی و روش‌شناختی می‌پردازد که در کانون مباحثات پیرامون تاریخ زنان و نظریه‌ی فمینیستی است.

مهم‌ترین پرسش تاریخی در کتاب پیش رو این است که چگونه می‌توان اعدام صدها هزار «ساحره» را در سرآغاز عصر مدرن توجیه کرد، و چه‌طور می‌توان توضیح داد که چرا ظهور سرمایه‌داری با نبرد علیه زنان مقارن بود. پژوهشگران فمینیست چارچوبی را بسط داده‌اند که این مسئله را بسیار روشن می‌کند. باور عمومی این بوده که ساحره‌کشی قصد نابودی کنترلی را داشت که زنان بر کارکرد تولیدمثلی‌شان اعمال می‌کردند و به هموار کردن راه رشد نظام مردسالار ظالمانه‌تری یاری رساند. همچنین این‌گونه مطرح شده که ساحره‌کشی در تغییرات اجتماعیِ توأم با ظهور سرمایه‌داری ریشه داشت. اما شرایط خاص تاریخ پیگرد ساحره‌ها، و دلایل این مسئله که چرا ظهور سرمایه‌داری مستلزم یورشی قتل‌عام‌گونه به زنان بود، هنوز بررسی نشده است. من این وظیفه را در کالیبان و ساحره بر عهده گرفته‌ام، از این‌رو با واکاوی ساحره‌کشی در متن بحران اقتصادی و جمعیتی سده‌های شانزدهم و

هفدهم، و سیاست‌های زمین و کار در عصر مرکانتیلیسم آغاز می‌کنم. کار من در این‌جا تنها طرحی ابتدایی از پژوهشی است که برای روشن کردن پیوندهای یادشده ضروری خواهد بود؛ به‌ویژه پیوند میان ساحره‌کشی و رشد تقسیم جنسیتی کار در آن عصر، که زنان را به کار تولیدمثل محدود می‌کرد. بااین‌حال، کافی است نشان دهیم که پیگرد ساحره‌ها (همانند تجارت برده و حصارکشی‌ها) سویه‌ی کانونی انباشت و شکل‌گیری پرولتاریای مدرن در اروپا و نیز «دنیای نو» بود.

کالیبان و ساحره به شیوه‌های دیگری نیز با «تاریخ زنان» و نظریه‌ی فمینیستی در تعامل است. نخست، این کتاب اثبات می‌کند که «گذار به سرمایه‌داری» سنگ محکی برای نظریه‌ی فمینیستی است، چرا که بازتعریف وظایف تولیدی و بازتولیدی و مناسبات مرد و زن که در این دوره می‌یابیم، در هر دو مورد با نهایت خشونت و مداخله‌ی دولت، شکی در خصوصیت ساخته‌شده‌ی نقش‌های جنسیتی در جامعه‌ی سرمایه‌داری باقی نمی‌گذارد. تحلیلی که من طرح می‌کنم، از سوی دیگر اجازه می‌دهد تا از دوگانگی میان «جنسیت» و «طبقه» فراتر برویم. اگر درست است که در جامعه‌ی سرمایه‌داری هویت جنسی به حامل عملکردهای کاری ویژه‌ای بدل شد، پس جنسیت نباید یک واقعیت فرهنگی صرف تلقی شود، بلکه باید آن را ویژگی مناسبات طبقاتی دانست. از این منظر، مباحثاتی که میان فمینیست‌های پست‌مدرن درباره‌ی کنار گذاشتن «زنان» به عنوان مقوله‌ی تحلیل و تعریف فمینیسم صرفاً در چارچوبی متضاد رخ داده، بی‌جهت بوده است. به بیان دیگر، اگر «زنانگی» در جامعه‌ی سرمایه‌داری به عنوان کار ویژه‌ای برساخته شده که تولید نیروی کار را زیر نقاب تقدیر بیولوژیک مخفی کند، پس «تاریخ زنان»، «تاریخ طبقاتی» است، و این پرسش مطرح می‌شود که آیا تقسیم جنسیتی کاری که آن مفهوم خاص را خلق کرده فراتر رفته است یا خیر. اگر پاسخ منفی است (که اگر به سازمان‌دهی فعلی کار بازتولیدی دقت کنیم باید این‌گونه باشد)، پس «زنان» مقوله‌ی موجهی برای واکاوی است و فعالیت‌های همراه با «بازتولید» برای زنان حوزه‌ای حیاتی از پیکار باقی می‌ماند؛ برای جنبش فمینیستی این‌گونه بود که در دهه‌ی ۱۹۷۰ بر این اساس خود را با تاریخ ساحره‌ها پیوند زد.

پرسش دیگری که در کالیبان و ساحره پی‌گیری می‌شود، با توجه به دورنماهای متقابلی مطرح می‌شود که واکاوی‌های فمینیستی و فوکویی از بدن در کاربست‌شان برای درک تاریخ توسعه‌ی سرمایه‌داری پدید آورده‌اند. از آغاز جنبش زنان، فعالان و نظریه‌پردازان فمینیست، مفهوم «بدن» را کلید درک ریشه‌های سلطه‌ی مردانه و طرح‌ریزی هویت اجتماعی زنانه دانسته‌اند. فارغ از تفاوت‌های ایدئولوژیک، فمینیست‌ها دریافته‌اند که رده‌بندی سلسله‌مراتبی قابلیت‌های انسانی و تعیین هویت زنان با درکی نازل از واقعیت جسمانی به لحاظ تاریخی برای تثبیت قدرت مردسالار و استثمار کار زنان توسط مردان سودمند بوده است. بنابراین، واکاوی جنسیت، تولیدمثل، و وظیفه‌ی مادری در مرکز نظریه‌ی فمینیستی و تاریخ زنان قرار داشته است. به‌ویژه، فمینیست‌ها از استراتژی‌ها و خشونتی پرده برداشتند که نظام‌های مردمحورِ استثمار می‌کوشند به واسطه‌ی آن‌ها بدن زنانه را انضباط بخشند و تصاحب کنند، و نشان می‌دهند که بدن زنان هدف اصلی و مکانی ممتاز برای به کارگیری تکنیک‌های قدرت و مناسبات قدرت بوده است. در واقع، بسیاری از پژوهش‌های فمینیستی که از ابتدای دهه‌ی ۱۹۷۰ پیرامون سیاست‌گذاری کارکرد بازتولیدی زنان، تأثیرات خردکننده‌ی تجاوز بر زنان و تحمیل زیبایی به آن‌ها به عنوان شرط پذیرش اجتماعی انجام شده، به گفتمان پیرامون بدن در زمانه‌ی ما کمک شایانی کرده است، و بر برداشت رایج میان دانشگاهیان که چنین یافته‌هایی را به میشل فوکو نسبت می‌دهند، خط بطلان کشیده است.

فمینیست‌ها، با آغاز از واکاوی «سیاست بدن»[1]، نه‌تنها گفتمان فلسفی و سیاسی معاصر را متحول کردند، بلکه ارزش‌بخشی دوباره به آن را نیز آغاز کرده‌اند. این امر برای مقابله با منفی‌نگری منضم‌شده در همسان‌سازی زنانگی با امر جسمانی، و خلق دیدگاهی کل‌نگرانه‌تر به آن‌چه نوع بشر خوانده می‌شود گامی ضروری بود. (۳) این ارزش‌دهی اشکال مختلفی به خود می‌گیرد، گستره‌ای از جست‌وجو برای اشکال غیردوگانه‌انگار دانش تا تلاش (از طرف فمینیست‌هایی که «تفاوت»

1. body-politics

جنسی را ارزشی مثبت می‌دانند) برای بسط نوع جدیدی از زبان و «[بازاندیشی در] ریشه‌های جسمانی هوش انسانی». (۴) آن‌طور که رزی برایدوتی[1] خاطرنشان کرده، بدن بازیابی‌شده هیچ‌گاه به مثابه‌ی انگاره‌ای بیولوژیک درک نمی‌شود. با وجود این، از شعارهایی نظیر «بازپس‌گیری بدن» یا «سخن گفتن از بدن» (۵) از سوی نظریه‌پردازان پساساختارگرا و فوکویی انتقاد شده است. آن‌ها هر خواستی را برای رهایی غریزی به عنوان امری خیالی رد می‌کنند. در عوض، فمینیست‌ها گفتمان فوکو پیرامون جنسیت را متهم می‌کنند که به تمایزات جنسی بی‌توجه است، حال آن‌که همزمان بسیاری از بصیرت‌های جنبش فمینیستی را تصاحب کرده است. این انتقاد کاملاً بجاست. علاوه‌براین، فوکو به قدری از سرشت «مولد» تکنیک‌های قدرت که بدن از طریق آن برنامه‌ریزی می‌شود هیجان‌زده بود که در واکاوی‌اش هرگونه نقد مناسبات قدرت را کنار گذاشت. ویژگی نسبتاً توجیه‌گرانه‌ی نظریه‌ی بدن فوکو با این حقیقت تشدید می‌شود که این نظریه بدن را امری برساخته‌ی اعمالی صرفاً گفتمانی می‌داند، و بیشتر متمایل به توصیف چگونگی استقرار قدرت است تا تشخیص سرچشمه‌ی آن. در نتیجه، قدرتی که بدن از طریق آن ایجاد می‌شود به عنوان امری خودبنیاد، جوهری متافیزیکی، فراگیر، منفک از مناسبات اجتماعی و سیاسی، و به همان رازآلودی محرک اول[2] خدای‌گونه ظاهر می‌شود.

آیا واکاویِ گذار به سرمایه‌داری و انباشت بدوی می‌تواند کمک کند تا از این بدیل‌ها فراتر رویم؟ به باور من می‌تواند. در خصوص رویکرد فمینیستی، نخستین گام باید مستند کردن شرایط اجتماعی و تاریخی‌ای باشد که بدن را به عنصر مرکزی و سپهر تعریف‌کننده‌ی برساختن زنانگی بدل کرده است. به همین ترتیب، کالیبان و ساحره نشان می‌دهد که در جامعه‌ی سرمایه‌داری بدن برای زنان همان نقش کارخانه برای کارگران مزدبگیر مرد را داشته است، یعنی حوزه‌ی اصلی استثمار و مقاومت، چرا که دولت و نیز مردان، بدن زنان را تصاحب کرده و آن را واداشته‌اند همچون وسیله‌ای

1. Rosi Braidotti

۲. prime mover: در فلسفه‌ی ارسطو، محرک اولیه سرچشمه‌ی تغییر در جهان است. محرک اول باعث می‌شود بالقوه به بالفعل بدل شود اما خود نیازمند علت و محرک نیست.

برای بازتولید و انباشت کار کارکرد داشته باشد. از این‌رو، اهمیتی که بدن در تمامی سویه‌های خود ــ مادری، وضع حمل، امور جنسی ــ در نظریه‌ی فمینیستی و تاریخ زنان کسب کرده فراموش نشده است. کالیبان و ساحره این بینش فمینیستی را نیز تأیید می‌کند که بدن را با سپهر خصوصی یکی نمی‌داند و در این راستا، از «سیاست بدن» سخن می‌گوید. به‌علاوه، کتاب پیشِ رو شرح می‌دهد که چگونه بدن می‌تواند برای زنان سرچشمه‌ی هویت و همزمان زندان باشد، و چرا این امر به باور فمینیست‌ها بسیار مهم، و همزمان ارزش‌گذاری آن بسیار مسئله‌ساز است.

اما در خصوص نظریه‌ی فوکو، تاریخ انباشت بدوی مثال‌های نقض بسیاری ارائه و اثبات می‌کند که تنها می‌توان از آن نظریه به قیمت غفلت‌های تاریخی چشم‌گیر دفاع کرد. واضح‌ترینِ آن حذف ساحره‌کشی و گفتمان دیوشناسی[1] در واکاوی او از انضباط‌بخشی به بدن است. بدون شک، در نظر گرفتن آن‌ها می‌توانست به نتیجه‌گیری‌های متفاوتی بینجامد. زیرا هر دو سرشت سرکوبگر قدرتی که زنان را نشانه گرفته بود، و نیز نادرستی همدستی و تعویض نقشی که فوکو در توصیفش از پویایی خرده‌قدرت‌ها میان قربانیان و پیگردکننده‌های آنان متصور می‌شد، به اثبات می‌رساند.

پژوهش پیرامون ساحره‌کشی، نظریه‌ی فوکو را دربارهٔ بسط «قدرت زیستی»[2] به چالش می‌کشد و آن را از رمزورازی که فوکو ظهور این نظام را در آن می‌پوشاند جدا می‌کند. فوکو چرخشی ــ احتمالاً در سده‌ی هجدهم ــ را از نوعی قدرت که براساس حق کُشتن بنا شده بود، به نوع متفاوتی که از طریق مدیریت و ترویج نیروهای حیات، مانند رشد جمعیت، عمل می‌کرد نشان می‌دهد؛ اما او هیچ نشانی از انگیزه‌های آن ارائه نمی‌کند. درعین‌حال، اگر این چرخش را در متن ظهور سرمایه‌داری قرار دهیم معما حل می‌شود، چراکه ترویج نیروهای حیات نتیجه‌ی چیزی جز دغدغه‌ی جدید درباره‌ی انباشت و بازتولید نیروی کار نبود. همچنین می‌بینیم که ترویج رشد

۱. demonology: دیوشناسی یا علم‌الشیاطین، پژوهش پیرامون دیوها یا عقاید مرتبط با آن‌هاست. در گذشته شاخه‌ای از الاهیات بود و موضوع آن هرگونه موجودات فراطبیعیِ غیر از خداوند. دامنه‌ی آن از فرشته‌ها و اجنه تا ارواح و... را در بر می‌گرفت.

2. bio-power

جمعیت از سوی دولت می‌تواند با نابودیِ دسته‌جمعی حیات همراه شود؛ چرا که در بسیاری شرایط تاریخی ــ به شهادت تاریخ تجارت برده ــ یکی، شرط وجود دیگری است. در واقع، در نظامی که حیات به انقیاد تولید سود درمی‌آید، انباشت نیروی کار را تنها می‌توان با نهایت خشونت به دست آورد، تا جایی که، به بیان ماریا میس، خودِ خشونت به مولدترین نیرو بدل می‌شود.

دست‌آخر، اگر فوکو به جای تمرکز بر شهادت‌نامه‌های روستایی در تاریخ جنسیت (۱۹۷۸)، درباره‌ی ساحره‌کشی پژوهش کرده بود، درمی‌یافت که چنین تاریخی نمی‌تواند از منظر سوژه‌ای کلی، انتزاعی و بی‌جنسیت نوشته شود. به‌علاوه، حتا شاید درمی‌یافت که شکنجه و مرگ می‌تواند در خدمت «زندگی»، یا به بیان بهتر، در خدمت تولید نیروی کار قرار گیرد، چرا که هدف جامعه‌ی سرمایه‌داری تغییر شکل حیات به توانایی کار و «کار مُرده» است.

از این منظر، انباشت بدوی فرآیندی عام در هر مرحله از رشد سرمایه‌داری است. تصادفی نیست که سرمشق تاریخی اصلی انباشت بدوی استراتژی‌های دیرپایی به یادگار گذاشته است که به شیوه‌های مختلف در برابر هر یک از بحران‌های بزرگ سرمایه‌داری بازیابی می‌شود تا به ارزان‌سازی هزینه‌ی کار و پنهان کردن استثمار زنان و سوژه‌های استعماری کمک کند.

این چیزی است که در سده‌ی نوزدهم رخ داد، هنگامی که واکنش‌ها به رشد سوسیالیسم، کمون پاریس و بحران انباشت سال ۱۸۷۳ عبارت بود از «جدال بر سر افریقا»[۱] و خلق همزمان خانواده‌ی تک‌هسته‌ای در اروپا و بر وابستگی اقتصادی زنان به مردان ــ در پی کنار گذاشتن زنان از محیط کاری مزدی ــ متمرکز بود. همان چیزی که امروز هم رخ می‌دهد، و با گسترش جهانی جدید بازارِ کار می‌کوشند تا از لحاظ پیکار ضداستعماری و مبارزات سوژه‌های شورشی ــ دانشجویان، فمینیست‌ها، کارگران یقه‌آبی ــ که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ تقسیم جنسیتی و بین‌المللی کار را متزلزل کردند، زمان را به عقب برگردانند.

۱. اشغال، تقسیم و استعمار قاره‌ی افریقا توسط قدرت‌های اروپایی بین سال‌های ۱۸۸۱ تا ۱۹۱۴.